

# دین مزدک

نام و نسب مزدک :

نام او در اغلب ماخذ قدیم مزدک به فتح میم آمده که مشتق از کلمه «مزداء» است ولی ابوریحان در آثار الباقیه نام او را «مژدک» یاد کرده است نام پدر او را مورخان عرب مختلف نوشته‌اند . ابوحنیفه دینوری او را «مازیار» و ابن مسکویه «قامارده» و ابوریحان بیرونی «همدادان» (بامدادان) نوشته و در منابع پهلوی او را «مزدک بامدادان» (مزدکی بامدادان) یعنی مزدک پسر بامداد نوشته‌اند .

بنابراین نام و نسب صحیح او را باید مزدک بامدادان خواند .

**زادگاه او** - جای تولد و زادگاه مزدک را در کتابهای قدیم باختلاف یاد کرده‌اند دینوری او را از مردم استخر پارس و ابوریحان بیرونی «نسا» از شهرهای خراسان بین مرو و سرخس، و برخی او را از اهل «پسا» (فسا) شهری در فارس دانسته‌اند سمعانی در کتاب الانساب مزدک را بقولی اهل خبیص کرمان شمرده و صاحب تبصرة العوام ویرا از اهل شهر «تبریز» خوانده است .

محمد جریر طبری زادگاه او را در شهر مجهولی بنام «مداریه» **Madariya** نوشته که احتمالاً ماداریا (مذار) در ساحل شرقی دجله محل فعلی (کوت العماره) باشد حتی در قرن نهم میلادی هم بقول لسترنج در این شهر ایرانیان مسکن داشته‌اند :

نام مزدک در کتابهای پهلوی:

در تفسیر پهلوی کتاب و نبدیداد در باره او چنین آمده است «کسیکه با کافر ناپاکی که زور مردم را از خوردن باز میدارد مانند مزدک بامدادان که ... مردم را بگرسنگی و مرگ میسپرد بچنگد ، با «آستوایذات» (یعنی اهریمن مرگ) جنگیده است .

در تفسیر پهلوی بهمن یشت قسمت اول بند شش تا هشت چنین آمده است :

«در این زمان (انوشیروان) مزدک بامدادان که مردی ناپاک بود بیامد و با پیروان

دین هر مزدبه مخالفت برخاست»

و نیز در تفسیر پهلوی بهمن یشت قسمت دوم بخش ۲۲ چنین آمده است «انوشیروان

مزدک ناپاک پسر بامداد را که دشمن دین بود با کافران دیگر از دین دور ساخت. در کتاب پهلوی دینکرد کتاب هفتم بند هفت و ۲۱ در سخن از بیدین ترین بیدینان آمده که چنین کسی «بمانند مزدک» است.

### زردشت خورگان :

چنانکه معروف است مزدک پسر بامداد در زمان قباد پسر فیروز پدید آمد و دینی آورد که در آن به اشتراک اموال و زنان قائل بود قباد دین او را پذیرفت. ولی از منابع ساسانی و تواریخ اسلامی چنین بر می آید که پیش از ظهور مزدک شخصی بنام زرتشت خورگان پدید آمده بود و بدعتی در دین زردشتی گذارد و گفت که مردم باید در اموال و زنان مشترک باشند. از این خبر معلوم میشود که خود مزدک ادعای پیغمبری نکرده است بلکه وی داعی و پیرو مردی بنام زرتشت خورگان بوده که پیش از وی یاد روزگار او ظهور نموده و میخواست است اصلاحاتی در دین زرتشتی عصر ساسانی بعمل آورد.

در باره زردشت خورگان طبری مینویسد : که چون خسرو انوشیروان بشاهی نشست مردی از اهل فسا بنام زردشت پسر خورگان بدعتی در دین زردشت پیغمبر گذارد این مرد مردم را به اشتراک در زن و خواسته دعوت کرد. از کسانی که مردم را بدین این زردشت میخواندند مزدک پسر بامداد بود سرانجام خسرو انوشیروان زردشت خورگان و مزدک پسر بامداد را بکشت.

در نهایتاً العرب فی اخبار الفرس والمرب آمده است که چون ده سال از پادشاهی قباد بگذشت مزدک با مردی از نجبای ایران بنام زردشت پسر خورگان نزد او آمد و ویرا به آیین خود خواند.

در فهرست ابن ندیم آمده که خرمیه بردو دسته اند : خرمیه پیشین که موسوم به محمره یا سرخ جامگان هستند و پیشوای ایشان «مزدک قدیم» است که آنان را دعوت با اشتراک در زن و مال کرد.

اما دسته دوم پیروان «مزدک اخیر» هستند که در روزگار قباد پدید آمد و مردم را به همین کیش میخواندند و انوشیروان او و یارانش را بکشت.

مورخی سریانی معروف به «یسوع استیلنس» که معاصر قباد و مزدک بوده از فرقه‌ای که در دین زردشت پیغمبر بدعت گذارده بودند بنام زردشتگان یاد کرده است که با پیروان زردشت خورگان پیشرو مزدک تطبیق میشود.

مورخی یونانی بنام مالالاس Malalas در گذشته در ۵۷۸ میلادی مینویسد : در روزگار امپراطور دیوکلسمین مردی مانوی بنام بوندس Bundos در روم ظهور کرد. این شخص پیشوای فرقه مذهبی جدیدی بود و با کیش مانوی راه خلاف میسپرد و میخواست در آن دین اصلاحاتی بعمل آورد. از گفتار اوست که خدای خیر باخدای شر نبرد کرد و او را مغلوب نمود از این رو که پرستش غالب واجب است. این بوندس با ایران آمده مردم را به کیش خود خواند. ایرانیان دین او را «تون داریس ثنون» Tondaristhenon یعنی دین خدای

خبر گفته‌اند، شاید مراد از این عبارت در زبان پهلوی «دریست دینان» Deristdēnān یعنی دارندگان دین درست و حقیقی معادل «ویه دین» Vehdēn (به دین) باشد که زردشتیان خود را به آن لقب می‌نامیده‌اند. ماللاس در جایی دیگر قباد را «کوادس اودراس ثنوس» Koadhes Odarasthenos خوانده که صورت صحیح آن: کوادس اودریس ثنوس یعنی «قباد درست دین» میشود و حاکی از این است که قباد دین مزدک یا درست دینان را پذیرفته بوده است. شاید این اصطلاح اصلی پهلوی داشته و در کتاب خدای نامه آمد. بوده است.

بنابراین آیین مزدک همان کیش «درست دین» است که بوندس انتشار داد و میتوان حدس زد که او اصلاً ایرانی و از دین بر گشته بوده و مدتی برای تبلیغ مذهب خود در روم بسر می‌برده و سپس بایران بازگشته است. شاید بتوان نام او «بوندس» را لقبی دانست که بلفظ بوندک Bavandagh یعنی بنده پهلوی بی ارتباط نباشد. یونکر پهلوی دان معروف این کلمه را مشتق از «بنده» گرفته و بمعنی مرد ملایم و صبور و موقر تفسیر کرده است. و چون اسم این بوندس در کتاب خدای نامه پهلوی احتمالاً «زرتشت» ضبط گردیده بوده است، استیلیتس سریانی نیز بایستی از همویاد کرده باشد. پس میتوان نتیجه گرفت که «بوندس» بمعنی ستوده و کامل از ریشه «بنده» بازردشت هر دو یک شخصیت است که همنام پیغمبر مزدیسنی و مؤسس طریقه مانویت جدید در عهد قباد بوده است. از اخباری که در پیش یاد کردیم معلوم میشود شخص دیگری که بنامهای زردشت، بوندس، مزدک پیشین از آنان در بالا یاد شد زردشت پیشرو مزدک پسر بامداد بوده است و همو بوده که از اهل «پسا» (ف) بوده و مورخان بعدها مزدک را اشتباهاً به زادگاه این مرد یعنی (فسا) نسبت داده‌اند و چون این پیشرو مزدک مجدد دین مانی بوده است از اینرو مورخان روم طرفداران مزدک را نیز مانوی خوانده‌اند. از نوشته‌های مورخان اسلام چنین بر می‌آید که زردشت خورگان شالوده آیین خود را طرح کرد ولی مزدک در عمل بود و دین نورا در میان توده مردم رواج میداد.

پس زرتشت نام اصلی آورنده این دین است و این شخص باز زرتشت اسپهتمان پیغمبر مزدیسنان همنام بوده است و ظاهراً این همان زردشتی است که در یک کتیبه یونانی در سیرانایک Cyréne بصورت زرادس Zarades نام او ذکر شده و سخنی از اشترک در مال وزن در مذهب او رفته است. پس نتیجه این میشود که فرقه مورد بحث ما یعنی زردشتگان یا درست دینان یکی از شعب مانویه بوده‌اند که تادو قرن پیش از مزدک در کشور روم تأسیس یافته و بنیاد گذاران یک ایرانی بنام زردشت پسر خورگان از مردم (پسا) (فسا) بوده است و بعداً مزدک هم براه او میرفته است. نویسندگان بیزانسی و سریانی که در شرح کفر و زندقه قباد قلمفرسایی کرده‌اند کاملاً حق داشته‌اند که پیروان مزدک را مانویه بخوانند.

### ظهور مزدک و سر ویدن قباد بدین او :

درغرر اخبار ملوک الفرس آمده است مزدک دیوی بود بصورت آدمی با چهره‌ای زیبا و گفتاری دلنشین بهنگام خشکسالی بزرگی که در ایران روی داده بود و مردم از قحطی و

گرسنگی میمردند نزد قباد آمد و گفت ای پادشاه اگر کسی پازهر از ما گرفته باشد ای دروغ دارد سزای او چیست ؟

قباد پاسخ داد سزای او مرگ است روز دیگر مزدك گدایان و مستمندان را برابر کاخ شاهی گرد آورد و از قباد پرسید : ای پادشاه چیست سزای کسی که بیگناهی را در خانه ای زندانی کرده خوردنی از او دریغ دارد ؟

قباد پاسخ داد که سزای او مرگ است. آنکاه مزدك به مستمندان و قحطی زدگان دستور داد که تا انبارهای غله شاهی را به بقما برند، آنان نیز چنین کردند و پنداشتند که پادشاه بدرخواست مزدك باین کار رضا داده است. شاه از این کار در شگفت شده بر آشفت مزدك او را گفت شاه خود در پاسخ هایی که به من دادی مردم را به تقسیم آذوقه بین خویش اجازت فرمودی !

چون مردم بسیار بر مزدك گرد آمدند قباد او را گرامی داشت. فردوسی در شاهنامه در کیفیت ظهور مزدك همین داستان را تکرار کرده گوید :

بیامد یکی مرد مزدك بنام	سخنکوی و با دانش و رای کام
گرا نمایه مردی و دانش فروش	قباد دلاور بدو داد گوش
به نزد شهنشاه دستور گشت	نکهبان آن گنج و گنجور گشت
بدو گفت کانکس که مارش گزید	همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پادزهر	گزیده نیاید ز تریاک بهر
سزای چنین مرد گویی که چیست	که تریاک دارد درم سنگ نیست
چنین داد پاسخ ورا شهریار	که خون نیست این مرد تریاک دار
چنین گفت کای نامور شهریار	کسی را به بندی به بند استوار
خورش باز گیری از او تا بمرد	و این بسته را خوار بگذاشت اوی
مکافات آنکس که نان داشت اوی	که این مرد دانا بود پارسا
چه باشد بگوید مرا پادشا	که خون نیست نا کرده در گردنش
چنین داد پاسخ که مسکین تنش	خرامان بیامد ز پیش قباد
چو بشنید مزدك زمین بوسه داد	که جایی که گندم بود در نهفت
بدرگاه او شد بانبوه گفت	بدان تا یکایک بیا بید بهر
بتاراج بدهید یک یک بشهر	بتاراج بردند گندم همه
دویدند هر کس که بدگر سته	ز تاراج انبار چندی براند
قباد این سخنکوی را پیش خواند	خرد را بگفتار توشه بدی
چنین داد پاسخ که نوشه بدی	بگفتم بایرانیان خوار خوار
سخن هر چه بشنیدم از شهریار	در انبار گندم نباید بکار
اگر دادگر باشی ای شهریار	

ز گفتار او تنگدل شد قباد	بشد تیز مغزش ز گفتار داد
وزان پس بهرسید و پاسخ شنید	دل و جان او پر ز گفتار دید
همی گفت هر کو توانگر بود	تهی دست با او برابر بود
زن و خانه و چیز بخشید نیست	تهی دست کس با توانگری کیست
بدین دو بود رشك و آز و نیاز	که با خشم و کین اندر آید برآز
از این بسته‌ی چیز دادی بدان	فرو ماندند اندر آن بخردان

ابوریحان بیرونی گوید : «مزدك بن همدادان از اهل نسا که نخست موبدان موبد یعنی قاضی القضاة بود در روزگار قباد ظهور کرد و قایل به ثنویت گشت و روش اشتراك در زن و مال را رایج کرد، قباد با گروه بیشماری کیش او پذیرفتند . بعضی از ایرانیان بر آنند که گرویدن قباد بآیین مزدك از ناچاری بود چه در برابر نفوذ پیروان او یارای مقاومت نداشت . برخی گویند مزدك مردی زیرك بود چون میدانست که قباد عاشق همسر پسرعموی خود شده این آیین را آورد و قباد بجان و دل از نظر مباح گشتن آن زن بر او کیش وی را پذیرفت .»

در سیاستنامه منسوب به خواجه نظام الملک مطالبی راجع به مزدك آمده است که خلاصه آن اینست «مزدك موبد موبدان بود و نجوم نیکو دانستی و از علم ستاره شناسی چنان دریافته بود که در آخر الزمان کسی ظهور کرده همه دینها را باطل سازد . غافل از آنکه آنمرد محمد عربی است پنداشت که آن پیغمبر خود اوست . سپس در صدد فریب دادن پادشاه و بزرگان برآمد و غلامان خود را گفت که از جایی پنهان تا میان آتشکده نقبی کنندند و در آنجا کسی را مخفی میکرد و در موقع لزوم مردی که پنهان شده بود سخنی میراند، و مزدك بر پادشاه و بزرگان چنان وانمود میکرد که وی آتش را به سخن آورده است . او این کار را معجزه خود قرارداد و گفت من آمده‌ام تا دین زردشت را تازه گردانم قباد بوی بگروید و از جهت او کرسی زرو مرصع فرمود نهادن او را بر آن بنشانند و مردم از روی رغبت یا هوای نفس بموافقت پادشاه به کیش مزدك در می‌آمدند.»

روایت سیاستنامه برخلاف دیگر روایات فوق از هیچیک از ترجمه‌های خدای نامه اقتباس نشده است . یکی از خصائص این روایت شمه‌ده‌ای است که مزدك برای به سخن آوردن آتش مقدس بکار برده است .

اساس این روایت ظاهراً باید از کتابی درباره مزدك بنام «مزدکنامه» باشد که اصلاً به پهلوی بوده و ابن المقفع آنرا از آن زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده بود . است .